جلسه 340

سه شنبه 15/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که فرمودند متعلق امر طبیعت است و نه وجود آن. در مقابل کسانی که می گویند امر به افراد تعلق می گیرد یعنی متعلق امر وجود الطبیعة است.

مرحوم محقق عراقی می گوید منشأ این نزاع این است که آیا حکم از عنوان به معنون سرایت می کند یا نمی کند؟ و این در بحث اجتماع امر ونهی ثمره فراوانی دارد. کسانی که می گویند متعلق امر مثلا عنوان صلاة است، البته به تعبیر محقق عراقی عنوان خارج دیده، العنوان الملحوظ فانیا فی الخارج، و عنوان غصب هم متعلق نهی است، هیچوقت وجود صلاة خارجا متعلق امر نیست، وجود غصب هم خارجا متعلق نهی نیست. مرحوم محقق عراقی فرموده است لازمه این مبنا این است که ما بگوئیم اجتماع امر ونهی جائز است. عنوان نماز واجب، عنوان غصب حرام. وجود خارجی نماز و غصب اگر متحد بشوند، در صلاة در مکان مغصوب وجود خارجی یکی بشود، که متعلق امر و متعلق نهی یکی نمی شوند. متعلق امر عنوان صلاة است، متعلق نهی عنوان غصب است. اما کسانی که می گویند امر به وجود خارجی تعلق می گیرد و نهی به وجود خارجی تعلق می گیرد، یعنی حکم از عنوان به معنون سرایت می کند. آنوقت این وجود خارجی هم می خواهد مأموربه باشد لکونه صلاة وهم منهی عنه باشد لکونه غصبا. این محال است که شیء واحد هم متعلق امر باشد و هم متعلق نهی.

پس این بحث که می گوئیم متعلق امر عنوان است نه وجود خارجی، متعلق نهی هم عنوان است نه وجود خارجی، برکتش این است که متعلق امر یک چیز می شود، عنوان صلاة، متعلق نهی چیز دیگری می شود، عنوان غصب. اتحاد وجود این دو در خارج ربطی به اتحاد متعلق امر ونهی نخواهد داشت.

اقول: به نظر ما این مطلب چندان توقف بر این بحث ندارد. درست است که محقق عراقی مرتبط کرد این بحث را با مقام، حتی اگر ما بگوئیم که می گوئیم به نظر عرفی وجود خارجی است که متعلق امر است، عرف می گوید مولا همین فعل را می خواهد. وقتی مولا می گوید جواب سلام بده، وقتی شما جواب سلام می دهی می گوید این همان چیزی است که من از تو خواستم. وقتی هم می گوید غصب نکن و شما غصب کردید، عرف می گوید که این همان چیزی است که مولا گفت نکن و کردی. از نظر عرفی لا شک و لا ریب که متعلق امر وجود خارجی است، متعلق نهی وجود خارجی است. اگر بنا باشد تعلق امر و نهی به وجود خارجی مشکل ایجاد کند در جواز اجتماع امر ونهی، از نظر عرفی متعلق امر ونهی وجود خارجی است، پس باید از نظر عرفی ما را دچار مشکل بکند. اما ما معتقدیم وقتی می گوئیم به نظر عرفی امر تعلق می گیرد به وجود خارجی کما سنبین، وجود خارجی نماز را می گوئیم از این حیث که وجود خارجی نماز است، امر دارد. وجود خارجی غصب از آن حیث که وجود خارجی غصب است نهی دارد. وجود خارجی است که امر دارد، ولی وجود خارجی نماز بما هو صلاة. وجود خارجی نهی است که غصب دارد اما وجود خارجی غضب بما هو غصب. از این حیث لحاظ می شود. شما وقتی عنوان را لحاظ می کنید مرآة برای خارج، خارج را در محدوده همین عنوان می بینید نه در محدوده اینکه وجود یک عنوان دیگری است. ولذا حتی اگر ما بگوئیم کما اینکه می گوئیم که متعلق امر به نظر عرفی وجود خارجی است، متعلق نهی هم وجود خارجی است، اما اجتماع امر ونهی را ممتنع نمی دانیم ممکن می دانیم. مولا وقتی می گوید إدفن المیت فی مکان، و جای دیگر هم می گوید لا تغصب، وجود خارجی دفن میت است که متعلق امر مولا است به نظر عرف.

سؤال وجواب: در این شکی نیست که امر به دفن میت بدلی است، نهی از غصب انحلالی است. این فرق را ما از شما می پذیریم، اما تأثیری در این بحث ما ندارد. بالاخره وجود خارجی دفن میت است که متعلق امر مولاست به نظر عرف. مولا وقتی می گوید دفن کن میت را، یعنی می گوید من می خواهم دفن خارجی میت را. عرف این را می گوید. نه دفن ذهنی میت را. حالا این دفن در قبرستان بهشت زهرا بله یک فردی است از آن وجود خارجی بدلی. اما بالاخره وجود خارجی دفن میت را مولا از شما می خواهد به نظر عرف. و از شما هم وجود خارجی غصب را می خواهد ترک کنید، اما وقتی مولا می گوید لا تغصب، وجود خارجی غصب را می بیند از آن عینک و عنوان غصب. در عین حال مولا وقتی می آید بالای سر آن میت که در مکان مغصوب دفن کردید و می خواهد فاتحه بخواند، می گوید به تو بگویم همین کار شما چیزی است که من گفتم نکن. گفتم لا تغصب. همین کار را گفتم نکن. اما از خلال عنوان غصب او را دیدم.

سؤال وجواب: عنوان واسطه است که مولا امر را ببرد روی معنون، ولی معنون مرأیّ من خلال هذا العنوان. می گوید وجود غصب حرام است، وجود دفن میت هم واجب است. ولو این دو وجوب در اینجا یکی شدند، بشوند، ولی ما به با دو نگاه و عنوان لحاظ کردیم. یکوقت لحاظ می کنیم وجود غصب را بما هو وجود الغصب، می گوئیم حرام است. یک بار وجود دفن میت را بما هو وجود دفن المیت نگاه می کنیم می گوئیم واجب است، این هیچ محذوری به نظر ما ندارد.

سؤال وجواب: اگر مندوحه ندارد مشکل دیگری است که بگوید به این دفن میت در این مکان امر می کنم تعیینا و نهی می کنم تعیینا. آن اشکال تکلیف به غیر مقدور است که اشکال دیگری است. بحث در جائی است که مندوحه هست. حرف ما این است که مثلا مولا بگوید مباح است دفن میت (اباحه که انحلالی است)، حرام است غصب. اینکه مباح است دفن میت این انحلالی است. دفن میت در هر کجا مباح است. خود وجود دفن میت را من حیث أنه وجود دفن المیت نگاه می کند و حکم اباحه را روی آن وجود خارجی می برد، اما وجود خارجی از این حیث که وجود خارجی دفن میت است. همان وجود خارجی را از حیث اینکه وجود خارجی غصب است متعلق نهی قرار می دهد. به نظر عرفی متعلق حکم وجود خارجی است و به نظر ما در بحث اجتماع امر ونهی هیچ اشکالی پیدا نمی شود.

ولی به هر حال اصل این مطلب را ما باید بررسی کنیم که واقعا اینکه می گوئیم از نظر عرفی وجود خارجی متعلق حکم است آیا این مطلب درست است؟

از نظر عقلی که درست نیست کسی بگوید وجود خارجی متعلق امر است، وجود خارجی متعلق نهی است. چرا؟ برای اینکه یکوقت شما می گوئید امر یک وجود اعتباری دارد، اصلا وجود تکوینی ندارد. اما یکوقت می گوئید نه، امر خودش هم وجود اعتباری باشد روحش و هو طلب المولا و ارادته آنکه وجود نفسانی دارد در نفس مولا. ولذا باید این دو مطلب را از هم جدا کنیم.

به نظر ما بعث اعتباری هیچ محذوری ندارد عقلا که طرفش ومتعلقش حتی به نظر عقلی وجود خارجی باشد. چرا؟ برای اینکه بعث اعتباری خودش اصلا وجود ندارد تا بخواهد طرفش وجود داشته باشد. لحاظ و تصور این وجود خارجی ای که نیست، تصور می کنیم آب آوردن را، تصور می کنیم، تصور امر معدوم که مشکلی ندارد. شما تصور می کنید وجود نقیضین را یا وجود عنقاء را، خب بیائید تصور کنید آب آوردن زید را. این آب آوردن زید را که تصور کردید، تصور شما واسطه در ثبوت باشد. یعنی واسطه باشد در اینکه همان وجود خارجی را طرف بعث اعتباری قرار بدهید یا طرف هر اعتبار دیگری قرار بدهید. به نظر ما این هیچ محذوری ندارد. اینجا دیگر اصلا از نظر عقلی هم ما مشکل نداریم.

برای شما مثالی بزنم: در بحث وضع اعلام، اسم می گذارید نوزاد را، خدا به شما یک فرزندی داد می آیید می گوئید سمیته علیا. آقایان می گویند اسم علی را وضع کردید برای صورت ذهنیه این نوزاد. صورت ذهنیه مرآتیه و فانیه، یعنی صورت ذهنیه این نوزاد در ذهن شمای پدر هست، از نظر عقلی داری اسم علی را می گذاری روی این صورت ذهنیه. ولو از نظر عرفی می گوئی اسم علی را روی این نوازد خارجی گذاشتم، ولی از نظر عقل محال است که شما وضع که یک امر لحاظی است (وضع لحاظ و جعل واضح است)، بخواهد جعل و لحاظ واضع که در نفس واضع است طرفش وجود خارجی این نوزاد باشد. نه، طرفش صورت ذهنیه این نوزاد است. این مثال وضع. در مثال احکام شرعیه هم می گویند اگر شارع مقدس بیاید خطاب کند به ابوجهل مثلا، (حکم جزئی می گویم که خیلی روشنتر بشود) پیامبر اکرم بگوید هذا نجس. فلاسفه می گویند صورت ذهنیه ابوجهل که در ذهن پیامبر اکرم است او موضوع نجاست است بالنظر العقلی. نه این وجود خارجی ابوجهل.

ما حرفمان این است که در امور اعتباریه که اصلا وجود حقیقی ندارند چه برهانی داریم که اصلا طرف اضافه شان باید وجود داشته باشد؟ تصور بشود کافی است. آقا موضوع له اسم علی همین نوزاد است که می خندد، گریه می کند، همین نوزاد، اسم همین نوزاد خارجی را اعتبار کردیم علیا. امر اعتباری است. اصلا امر اعتباری موجود حقیقی نیست تا بعد بگردید دنبال طرفش.

سؤال وجواب: عملیة الاعتبار نیاز دارد به تصور. ما تصور می کنیم نوزاد را. ولکن اسم علی را می گذاریم برای آن واقع خارجی. تصور واسطه در ثبوت است. یعنی علت است. چه اشکالی دارد؟ چه اشکالی دارد پیامبر اکرم اعتبار کند نجس بودن همان وجود خارجی را. بله تصور آن وجود خارجی ابوجهل منشأ شد، اما طرف امر اعتباری همان وجود خارجی ابوجهل است. چون امر اعتباری اصلا وجود حقیقی ندارد. بله اعتباری که در نفس مولا است خودش یک امر تکوینی است. او بله. او نیاز دارد به وجود تصوری متعلق. ولکن آن امر اعتباری به نام علقه وضعیه، به نام نجاست در نجاست ابوجهل، اینها امر اعتباری اند، اصلا لازم نیست طرف اعتبار داشته باشند. حضرت امام که در فلسفه ید طولایی داشت، خود ایشان در اصول می گوید بله ممکن است در اسم اعلام آدم اسم بگذارد و موضوع له هم وجود خارجی باشد. چه اشکال دارد؟

بله در امور تکوینیه مثل شوق، اراده، اینها امور تکوینیه اند اینها تابع اعتبار نیستند، باید طرف اراده در نفس موجود باشد از نظر عقلی. محال است شما اراده کنید و در عالم نفس اراده موجود بشود، ولی طرف اراده به نظر عقلی در نفس موجود نباشد. و اتفاقا در خارج هم فعلا موجود نیست. چون اراده کردید ذهاب الی مشهد را و هنوز ذهاب الی مشهد موجود نیست، در خارج هم موجود نیست، و چه بسا اصلا در آن زمان مقرر موجود نشود.

سؤال وجواب: ما که ادعا نکردیم همه جا وضع اعلام برای وجود خارجی است. ما قضیه موجبه جزئیه گفتیم. گفتیم می شود امر اعتباری طرف اعتبارش خارج باشد. و یکفی فی ذلک تصور الخارج.

سؤال وجواب: واقعا این موصی که وصیت می کند می گوید اگر من مردم خانه ام مال زید، ملکیت زید را للدار بعد الوفاة اعتبار می کند، اشکال دارد که این امر اعتباری که او اعتبار می کند طرفش وجود خارجی زید باشد و وجود خارجی دار؟ چه اشکالی دارد؟

عمده این است که ما قبول داریم امر یک وجود اعتباری دارد مهم نیست. مهم آن روح امر است که عبارت است حالا از شوق مولا یا طلب مولا یا هر چه، او امر تکوینی است. هیچ گریزی ما نداریم که بگوئیم متعلق شوق عنوانی است که در ذهن شائق هست. محال است که شوق در نفس شما باشد بدون متعلق در نفس شما. متعلق آن در نفس شما است. در این هیچ نباید تردید کرد. بله از نظر عرف متعلق شوق خارج است، بحث دیگری است. و ما هم در اصول بر اساس عرف مشی می کنیم، که در جواب محقق عراقی هم عرض کردم که ما از نظر عرف متعلق شوق را وجود خارجی می دانیم. اما چه کنیم که اشکال عقلی کردند وما اشکال عقلی را قبول داریم که متعلق شوق به نظر عقلی محال است در ذهن موجود نباشد.

ولکن اینکه ما می بینیم متعلق شوق در موارد شوق و حب به یک موجود فعلی به نام امیرالمؤمنین علیه السلام، فرق می کند با شوق به طیران الی السماء، شوق به عود شباب، (الا لیت الشباب یعود لنا یوما) در حب به امیرالمؤمنین علیه السلام می بینیم فانی می بینیم متعلق حب را که صورت ذهنیه امیرالمؤمنین است، فانی می بینیم این صورت ذهنیه را در خارج موجود. اما در مورد شوق به عود شباب، ما فانی در خارج موجود نمی بینیم. چون اصلا خودمان اعتراف داریم که موجود نیست و موجود هم نمی شود و نخواهد شد. ولی بالاخره فانی می بینیم متعلق شوقمان را در الا لیت الشباب یعود لنا یوما در یک خارج. والا معنا ندارم بگویم عنوان ذهنی عود الشباب محبوب من است. خب اگر این محبوب تو است، که الان عنوان ذهنی عود الشباب هست در ذهنت، فحصل متعلق شوقک، پس چرا افسوس می خوری؟ گفتند رضا شاه رفت در آن جزیره القاب را که به خودش گفت بعد آن تعبیر توهین آمیز را به خودش کرد، خودش هم می داند که دیگر گذشته، دیگر آن اعلی حضرت ابرقدرت قوی شوکتی در کار نیست یک فحشی به خودش داد. خب اینکه می گوید الا لیت الشباب یعود لنا یوما بعد هم یک فحشی هم به خودش می دهد، خب این چه می گوید؟ این می گوید که متعلق شوق من حاصل نیست. پس متعلق شوق را به نظر تصوری خارج می بیند. ولی عقل می گوید این صورت ذهنیه فانیه فی الخارج است.

یک مطلبی که ما در اینجا داریم این است که: به نظر ما فرق بین حب امیرالمؤمنین که به صورت ذهنیه امیرالمؤمنین علیه السلام تعلق می گیرد بلا اشکال، شاهد هم برایتان آوردم گفتم گاهی انسان محبوبش رستم است، بعدها خواهد فهمید که رستم شخصیت افسانه ای است. خب نمی تواند محبوب وجود خارجی رستم باشد. رستم وجود خارجی ندارد. پس محبوب به نظر عقلی صورت ذهنیه است الفانیة فی الخارج. ولی مفنیّ فیه در اینجا خارجی است که فرض وجوده. اما در حب به عود شباب، حب به اتیان ماء، مفنیّ فیه خارجی است که لم یفرض وجوده.

نگوئید آقا تناقض می گوئید. هم می گوئید خارج و هم می گوئید لم یفرض وجوده. مراد ما از خارج یعنی ما لو وجد یکون موطن وجوده الخارج. یعنی حمل شایع. والا شما می گوئی اجتماع النقیضین متنع. این اجتماع النقیضین را فانی می بینی در چه چیزی؟ در ما هو بالحمل الشایع اجتماع النقیضین. والا مفهوم اجتماع النقیضین بالحمل الشایع اجتماع النقیضین نیست، ممتنع نیست. اجتماع النقیضین را به حمل اولی نگاه می کنی، یعنی فانی می بینی در خارج، آنوقت می گوئی ممتنع. فما بحمل اول شریک حق عدّ بحمل شایع مما خلق.

پس عنوان اجتماع النقیضین بما هوهو مصداق ممتنعٌ نیست، مصداق یک موجود ذهنی است. و او ممتنع نیست. وقتی می گوئی اجتماع النقیضین ممتنع، اجتماع النقیضین را به حمل اولی می بینی یعنی به نظر فنائی و تصوری.

سؤال وجواب: اجتماع النقیضی که در ذهن شما موضوع است برای ممتنعٌ، این اجتماع النقیضین به حمل اولی است، نه اجتماع النقیضین به حمل شایع. این اجتماع نقیضین در ذهن شما به حمل شایع ممکن الوجود است، چون یک وجود ذهنی است. اجتماع النقیضینی که فانی می بینید آن را در خارج و نظر فنائی می کنید او ممتنع است.

سؤال وجواب: شما مفهوم اجتماع النقیضین را بما هو هو حساب کنید، این مصداق یک موجود ذهنی است که ممکن الوجود است. فما بحمل اول شریک حق عدّ بحمل شایع مما خلق. آن چیزی که به حمل اولی شریک برای است یعنی مفهوم شریک الباری، مفهوم شریک الباری در ذهن شریک الباری نیست، او مخلوق خدا است. ولذا وقتی می گوئید شریک الباری ممتنع، این مفهوم شریک الباری را نمی گوئید. ما هو بالحمل الشایع شریک الباری را می گوئید. و الا این مفهوم شریک الباری مصداق شریک الباری نیست. این مصداق مخلوق خدا است. مفهوم شریک الباری در ذهن شما که بالحمل الشایع شریک الباری نیست، این بالحمل الشایع مخلوق خدا است.

پس شما وقتی می گوئید شریک الباری ممتنع، چه چیز را می گوئید ممتنعٌ؟ آن چیزی که به حمل شایع شریک الباری هست. آن چیزی که به حمل شایع شریک الباری است او را می خواهید بگوئید ممتنع. و الا خود مفهوم شریک الباری به حمل شایع شریک الباری نیست. خود مفهوم شریک الباری در ذهن شما موجود است این شریک الباری نیست این مخلوق خدا است، این را که نمی خواهید بگوئید ممتنع. می خواهید بگوئید آن چیزی که بالحمل الشایع شریک الباری است او ممتنع است. پس وقتی می گوئید شریک الباری ممتنع، یعنی ما هو بالحمل الشایع شریک الباری فهو ممتنع. اما شریک الباری بالحمل الاولی که در ذهن شما موجود است.

ما حرفمان این است که موضوع و متعلق شوق ما هو بالحمل الشایع امیرالمؤمنین علیه السلام است، ما هو بالحمل الشایع اتیان بالماء است. هر دو ما هو بالحمل الشایع است. ما هو بالحمل الشایع امیرالمؤمنین می خواهید بگوئید او محبوب است. ما هو بالحمل الشایع الاتیان بالماء او محبوب است. هر دو ما هو بالحمل الشایع است. ولی یک فرقی که با هم دارند این است که یکوقت ما هو بالحمل الشایع را فرض می کنید وجودش را، می شود حب امیرالمؤمنین. فرض می کنید وجودش را یعنی مفروغ عنه می گیرید وجودش را. یکوقت مفروغ عنه نمی گیرید وجودش را. حمل شایع است، ولی مفروغ عنه نمی گیرید وجودش را. می شود شوق به اتیان بالماء. اتیان بالماء بالحمل الشایع را شما میگوئید من به او شوق دارم، اما به حمل شایع معنایش این نیست که فرض وجود می شود. ممکن است بالحمل الشایع باشد ولی فرض وجودش نشود فرض عدمش بشود. شما که می گوئید اجتماع النقیضین ممتنع، اجتماع النقیضین بالحمل الشایع را می گوئید ممتنع. والا اجتماع النقیضین به حمل اولی که یک وجود ذهنی دارد در ذهن شما. اجتماع النقیضین بالحمل الشایع را می خواهید بگوئید ممتنع. ولی معنای اجتماع النقیضین بالحمل الشایع این نیست که در خارج موجود است. پس فرق است بین بالحمل الشایع بودن وفرض وجود. ما می گوئیم متعلق شوق اتیان بالماء است بالحمل الشایع، ولی این به معنای فرض وجود نیست. اتفاقا فرض عدم می کنید. ولذا شوق دارد به اتیان به مائی که فرض کردید عدمش را، منتهی می خواهید به طرف بگوئید أنا اشتاق الی اتیانک بالماء تا او برود آب بیاورد. پس فرق بین حب امیرالمؤمنین و حب اتیان بالماء این است که هر دو متعلقشان ما هو بالحمل الشایع هست. اما یکجا مفروغ عنه می گیرید وجود را، می شود حب امیرالمؤمنین، یکجا مفروغ عنه می گیرید عدمش را، و او می شود شوق به اتیان ماء، شوق به عود شباب. فرق بین این دو مورد این است. نه اینکه فکر کنید در شوق به اتیان بالماء ما اصلا محبوب بالعرض ومشتاق الیه بالعرض نداریم که آقای صدر در کلماتش هست. اصلا ما نمی فهمیم یعنی چی نداریم. محبوب بالعرض در اتیان بالماء نداریم یعنی محبوب عرفی نداریم. پس محبوب عرفی نداریم مبغوض عرفی داریم؟ اینکه آقای صدر در حب به اتیان به ماء می گوید برخلاف حب به امیرالمؤمنین هست، در حب به امیرالمؤمنین ما محبوب بالعرض داریم و هو وجود امیرالمؤمنین و یک محبوب بالذات هم داریم که صورت ذهنیه است. در حب به اتیان به ماء دیگر محبوب بالعرض نداریم. آن آبی که مکلف می آورد او مسقط ومحصل محبوب است. محبوب بالعرض ما نداریم. آقای صدر! محبوب بالعرض یعنی محبوب بالنظر العرفی. واقعا در حب به اتیان به ماء محبوب به نظر عرفی ما نداریم؟ قطعا داریم. محبوب بالنظر العرفی یعنی ما هو بالحمل الشایع الاتیان بالماء. ما هو بالحمل الشایع الاتیان بالماء ممکن است فرض وجودش نشود. ما نمی گوئیم هر کجا محبوب بالعرض داشتیم باید فرض وجودش هم بشود. نه، محبوب بالعرض داریم اتفاقا فرض عدمش را می کنیم، مثل الا یا لیت الشباب یعود لنا یوما. تعبیر آقای صدر در بحوث این است که اصلا در حب به ایتان به ماء محبوب بالعرض نداریم. عین تعبیر ایشان است. ما این تعبیر را نمی فهمیم. به نظر ما در حب به اتیان به ماء محبوب بالعرض ما هو بالحمل الشایع اتیان بالماء است. منتهی این ما هو بالحمل الشایع موجود نیست.

شبیه واجب تخییری با علم اجمالی. ببینید شما می روی کنار حرم امام حسین علیه السلام، می گوئی بر من واجب است یا قصر بخوانم یا تمام، یجب علیّ احدهما. بعد می آیی نجف، چون شما شبهه کثیر السفر داری اینجا هم که هستی دو روز در هفته در حال سفر هستی شبهه است که آیا کثیر السفر هستی یا نه. نجف هم شبهه کثیر السفر داری. در نجف می گوئی بر من واجب است یا قصر یا تمام. چه فرقی کرد؟ چه جور شد در کربلا وقتی می گوئی یجب علیّ إما القصر أو التمام، می گوئی خب نماز تمام می خوانیم که نماز بیشتری خوانده باشیم. اما در نجف وقتی می گوئی یجب علیّ إما القصر أو التمام هم قصر می خوانی و هم تمام. چرا؟ در هر دو که متعلق احدهما است، احدهما واجب. در کربلا هم می گفتی احدهما واجب، در نجف هم می گوئی احدهما واجب. فرقش این است که وقتی در کربلا می گفتی احدهما واجب، آن احدهم را فرض نمی کردی که یک واقع معینی دارد. نه، می گفتی واقع معینی ندارد، هر کدام که شد. عنوان احدهمایی که واقع معین ندارد. اما در مورد نجف وقتی می گوئی احدهما واجب، این احدهما را فانی می بینی در یک چیزی که واقع معین دارد. فرقش این است.

ولذا به نظر ما این مسأله مشکلی ندارد.

اما اینکه گفته می شود که فیلسوف بیچاره چه بکند؟ شوقش تعلق می گیرد به عنوان آب آوردن خارج دیده. خودش هم میداند این عنوان خارج دیده هیچ فائده ای ندارد، چون او که لب را تر نمی کند. عنوان ذهنی خارج دیده الاتیان بالماء که تشنگی آدم را برطرف نمی کند. خودش هم ملتفت است که بله درست است. ولکن این فیلسوف دو شخصیت دارد، دو بعد دارد، وقتی شوق پیدا می کند به نظر تصوری نگاه می کند. به همین عنوان اتیان بالماء الفانی فیما هو بالحمل الشایع اتیان بالماء. نظر تصوری می کند شوق پیدا می کند. دست خودش هم نیست، چون شوق امر اختیاری نیست. شاء أو أبی، شوق پیدا می کند.

اما نظر تصدیقی که می کند این فیلسوف است دیگر. اینجاست که دیگر باید حواست جمع باشد که دیگر عرفی صحبت نمی کند. می گوید متعلق شوق من عنوان خارج دیده است. می گویند پس چرا شوق به او پیدا کردی؟ می گوید او از بُعد عرفی من است که لا محیص عنه و لا مفرّ منه. بقیة الکلام انشاءالله فردا.